

# «زمان»

## در فلسفه اسلامی

مرتضی حاجی حسینی

مصنوع منکران و خیال پروران، واقفند و ایشان رالرج می‌نهند.

در این مقاله برآنیم تا ابتدا نظریه منکران و ذهن‌گرایان را نقل و از دید فیلسوفان مسلمان نقد نماییم و سپس آراء گوناگون پیرامون آن به عنوان بعدی اصیل از واقعیت را بیان کرده و نزدیکترین به حکم عقل را برگزینیم.

### عقاید گوناگون در مورد زمان

الف - زمان دارای وجود عینی نیست

منکرین وجود عینی زمان چنین استدلال می‌نمایند: «اگر زمان موجود باشد یا قابل انقسام است یا قابل انقسام نیست، در صورتی که قابل انقسام باشد یا تمامی اجزای آن با هم موجودند که در این صورت لازم می‌آید گذشته و آینده با هم موجود شوند و تقدم و تأخر موجودات از بین برود و یا این که بعضی از اجزای آن، یعنی زمان حاضر موجود است و بعضی از اجزای دیگر آن یعنی گذشته و آینده موجود نیست و در این فرض اگر زمان حاضر قابل انقسام باشد، خودش نیز دارای گذشته، حال و آینده می‌گردد، یعنی بعضی از اجزا آن غیر موجود است و این در حالی است که بنابه فرض در حال حاضر موجود است و اگر زمان حاضر قابل انقسام نباشد آنچه را زمان حاضر می‌نامند، «آن» است و «آن» زمان نیست و نیز جایز نیست که بالفعل یافت شود؛ چرا که اگر بالفعل یافت شود یا باقی می‌ماند یا فانی می‌شود. پس اگر باقی بماند شی‌ای از آن متقدم می‌شود و شی‌ای از آن متأخر می‌گردد و در این صورت اولاً تمامی آن (اعم از

از زمان چه می‌دانیم؟ سرشت و ماهیت زمان چیست؟ تقدم و تأخر، گذشت و سیلان مستمر چگونه پدیده‌ای است آیا به ساحل ثبات و قرار خواهد رسید؟ در مورد زمان، عقاید مختلفی اظهار شده است. بعضی آن را انکار کرده‌اند، بعضی دیگر آن را ساخته خیال و خطای محض ذهن دانسته‌اند و برخی نیز آن را بعدی اصیل از واقعیت معرفی کرده‌اند. در میان این دسته اخیر، اختلاف نظر محسوس و قابل توجه است.

زمان اگر چه به ظاهر عین بی‌ثباتی و بی‌قراری است و مطلقاً با آرامش سرسازگاری ندارد، اما به موازات دعوت فطرت به جاودانگی، ثبات و آرامش و نزاع با بی‌قراری و بی‌ثباتی انسان اندیشمند را به تفکر واداشته است. زمان پری روی مستوری است که از قبل و بعد، تقدم و تأخر، انقسام و تجزیه، تعدد و ناآرامی، یعنی ویژگیهای وجود متدرج طبیعت مادی انتزاع می‌شود. و این وجود مادی سایه وجودی مثالی است که از وحدت و بساطت بی‌بهره نیست و آن وجود مثالی نیز بهره‌مند از وجودی عقلی است که بسیار بسیط و غیرقابل تعدد است. پس خرم آن کس که با قطع تعلق نسبت به این عالم و توفیق تشرف به عالم عقل به دار ثبات و جاودانگی انتها یافت که: «ان الی ربک المنتهی».

کمتر کسی است که توفیق همنشینی عقل و اندیشه را یافته باشد و در مورد زمان نیندیشیده باشد. آشنایان به تاریخ پرمایه فرهنگ و فلسفه اسلامی به سعی اندیشمندان مسلمان، در گشودن راز زمان و کشف نقاب از رخ آن و نیز به جهد آنان در زدودن ابهام و تیرگی

متقدم و متأخر) «آن» نیست. ثانیاً لازم می‌آید گذشته و آینده با هم در «آن واحد» موجود شوند و چنین چیزی نیز محال است و اگر فانی شود یا در «آن بعدی» بدون تخیل زمان فانی می‌شود و یا با فرض تخیل زمان فانی می‌گردد. در صورت اول لازم می‌آید: «آن» بطور پیوسته و متصل به دنبال «آن» بیاید و این از نظر قائلین به وجود زمان مردود است. و در صورت دوم لازم می‌آید: زمان باقی بماند و تقدم و تأخر حوادث بی ملاک و معیار گردد و یا از بین برود. اما اگر زمان موجودی غیر قابل انقسام باشد، تقدم و تأخر حوادث زایل و فرض ساعت و ماه و سال و گذشته و آینده به عنوان اجزای آن محال می‌گردد.<sup>۱</sup>

با دقت و تأمل در استدلال فوق، بطلان آن واضح می‌گردد؛ زیرا آنجا که وجود بالفعل «آن» را نفی می‌نماید در صورتی که «آن» در «آن بعدی» بدون خلل زمانی فانی شود، اتصال «آنات» را از لوازم آن دانسته و آن را در نظر قائلین به وجود زمان مردود می‌داند و حال این که چنانکه بعداً خواهیم دید، قائلین به وجود زمان نه تنها چنین چیزی را مردود

نمی‌دانند، بلکه می‌پذیرند که: قبلیات تجدد اتصالی دارند، یعنی آنآناناً متجدد می‌شوند؛ یعنی تجددات منفصل از یکدیگر نیستند؛ بلکه یک حقیقت متجدد بالذات وجود دارد که اگر به خود آن حقیقت متجدد بالذات نظر شود حرکت است و اگر از آن نظر که دارای مقدار است به مقدارش که غیر متقدر است نظر نمایند زمان است. بنابراین قائلین به زمان هرگز قائل به آنات بالفعل که بطور پیوسته به دنبال یکدیگر می‌آیند نیستند؛ زیرا مستلزم جزء لایتجزی است. بلکه قائل به آنات بالقوه هستند که «آنآناناً» متجدد می‌شود و بطور پیوسته به دنبال هم می‌آید.

ب: زمان خطای ذهن است و جز وجود وهمی و خیالی برای آن متصور نیست.

این نظر متعلق به افرادی است که از طرفی خود را با شکوک وارد بر زمان مواجه می‌دیدند و از طرف دیگر نمی‌توانستند وجود آن را انکار نمایند؛ لذا برای زمان یک وجود وهمی و خیالی قائل شدند. استدلال این دسته از این قرار است که: «هر حرکتی که آن را موجود فرض نماییم دارای زمان است، زمانی که موقوف به حرکت

دیگری نباشد. همانگونه که دارای مکانی ویژه است، مکانی که موقوف به حرکت دیگری نباشد. پس اگر حرکتی با هم واقع شود، زمانهای آنها نیز به ناچار با هم می‌باشد و این معیت یا در مکان است یا در موضوع یا در طبع و یا در چیز دیگری غیر از معیت در زمان است. اما تمامی این وجوه مانع از این نیست که بعضی از این حرکات قبل و بعضی بعد واقع شوند، بنابراین فقط این فرض باقی می‌ماند که معیت، معیت زمانی باشد و آن عبارت است از این که اشیاء کثیری در زمان واحدی باشد. بنابراین فرض معیت زمانهای حرکات مفروض مستلزم این معنی خواهد بود که برای زمانهای کثیر، زمان واحد فرض شود و در این

صورت همین بحث در مورد معیت آن زمانهای کثیر با آن زمان واحد مطرح می‌گردد و به تسلسل و امر محال می‌انجامد.<sup>۲</sup> متکلم معروف شیعه، شیخ مفید - رضوان الله تعالی علیه - ضمن تقسیم زمان به زمان خاص (وقت) و زمان عام، زمان خاص را چیزی جز اعتبار عقل نمی‌داند و برای آن هیچ نحوه وجودی - جوهری یا عرضی -

□ در نظر ارسطو زمان امری متصل و مقدار حرکت بی‌وقفه و مستدیری شکل افلاک آسمانی و امری متصل است. زیرا حرکت متصل است. بنابراین زمان حاوی حرکت نیز امری متصل، ازلی و ابدی است.

قائل نیست.<sup>۳</sup>

این سینا برای رهایی از این دسته، زمان اصلی را مقدار حرکت فلک اقصی می‌داند و سایر حرکتها و زمانها را با آن می‌شناسد.

ج - زمان بعدی اصیل از واقعیت است و دارای وجود عینی است.

قائلین به وجود عینی زمان به گروههایی تقسیم می‌شوند:

۱ - دسته‌ای آن را عرض غیر قار می‌دانند و چون عرض غیر قار منحصر به حرکت است؛ می‌گویند: «زمان عبارت است از حرکت و حرکت عبارت است از زمان» و یا می‌گویند: «حرکت فلک و نه سایر حرکات زمان است و زمان همان حرکت فلک است.»

در نظر شیخ مفید زمان عام نامی است که به حرکت

۱- رک. ابن سینا، طبیعیات شفا، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲- رک. ابن سینا، طبیعیات شفا، ج ۱ ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۳- رک. شیخ مفید، اوائل الماقلات فی المذاهب و المختارات، چاپ دوم، تبریز، چرندابی، ۱۳۷۱ ه. ق. ص ۸۲.



فلک داده می‌شود.<sup>۴</sup>

۲ - و دسته‌ای زمان را جوهر قائم به ذات یعنی واجب‌الوجود می‌دانند؛ چرا که فرض عدم آن پیش از وجود آن یعنی زمانی که زمان وجود نداشته باشد، خود مستلزم وجود آن می‌باشد و مسلم است که آن چیز که فرض عدم آن، مستلزم وجودش باشد فرض عدمش محال است و در این صورت واجب‌الوجود خواهد بود. پس زمان واجب‌الوجود است. این نظریه منسوب به محمدین ذکریای رازی است. وی به قدمای خمسه قائل بود و زمان را یکی از قدمای خمسه می‌دانسته است.<sup>۵</sup>

۳ - دسته سوم از قائلین به وجود عینی زمان، آن را نه جوهری واجب‌الوجود و نه جوهری جسمانی و نه خود حرکت، بلکه آن را مقدار حرکت فلک به دور خود می‌دانند. ارسطو و ابن‌سینا چنین نظری دارند. در نظر ارسطو<sup>۶</sup> زمان امری متصل و مقدار حرکت بی‌وقفه و مستدیری شکل افلاک آسمانی و امری متصل است زیرا حرکت متصل است. بنابراین زمان حاوی حرکت نیز امری متصل، ازلی و ابدی است. چون فرض ازلی و ابدی نبودن آن به این معنی است که زمانی یافت شود که در آن زمان، هنوز زمانی به وجود نیامده باشد و زمانی فرض شود که زمان در آن فانی گردد و این متضمن تناقض است. زمان نه خود حرکت، بلکه مقدار حرکت است؛ زیرا زمان نمی‌تواند کند یا تند شود در حالی که حرکت می‌تواند کند یا تند شود. بنابراین زمان عین تغییر نیست، بلکه مستلزم تغییر است؛ چرا که اگر تغییر را مورد توجه قرار ندهیم نمی‌توانیم مرور زمان را تصدیق نماییم، اما مرور زمان را وقتی در می‌یابیم که تمایز قبل و بعد، یعنی تقدم و تأخر در حرکت را مورد توجه قرار دهیم. پس زمان یعنی شمارش حرکات و این بدان معنی است که زمان مقدار حرکت است و بالاخره زمان مقدار حرکت مستدیر و بی‌وقفه افلاک آسمانی است؛ زیرا اگر چه هر تغییر و حرکتی در ذهن می‌تواند ما را قادر به تصدیق مرور زمان سازد، اما حرکتی به عنوان مقیاس رضایتبخش است که یکسان و یکنواخت باشد و حرکت به صورت دورانی، طبیعتاً یکنواخت است؛ پس گردش افلاک آسمانی، حرکتی یکنواخت و طبیعی است و می‌تواند به عنوان مقیاس انتخاب شود.

ابن‌سینا نیز در کتابهای شفا<sup>۸</sup> و نجات<sup>۸</sup> نظرش را به همین شکل بیان نموده است. صدرالمتألهین نیز لازمه تعریف زمان به مقدار حرکت از جهت تقدم و تأخر را چنین دانسته که زمان مقدار حرکت فلک یا مقدار حرکتی دائمی یا ... باشد.<sup>۹</sup>

۴ - صدرالمتألهین در نظر اصولی خویش که براساس

مبانی محکم حکمت متعالیه، یعنی اصالت وجود و حرکت جوهری اتخاذ نموده است؛ زمان را مقدار حرکت جوهری می‌داند<sup>۱۰</sup> و به عبارت دقیقتر، زمان را مقدار خود جوهر مادی می‌داند. در نظر او معنی زمانی بودن اشیاء این نیست که زمان در بیرون از اشیاء باشد و یک حرکتی فلکی وجود داشته باشد که سکون و حرکت کلیه اشیاء عالم با مقدار حرکت آن فلک منطبق باشد. بلکه زمان نحوه وجود اشیاء مادی و غیر قابل انسلاخ از آنهاست.<sup>۱۱</sup> بر این اساس، در مکتب متعالیه:

۴- رک. شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۸۲.

۵- رک. علامه مطهری، حرکت و زمان، ج ۲، ص ۲۱۰. و نیز رک. سیدحسین نصر، معارف اسلامی در جهان معاصر، ص ۲۳، انتشارات امیرکبیر و نیز رک. ناصر خسرو، زادالمسافرین، تصحیح ع. قویم، چاپ تهران، ص ۷۸ قدمای خمسه (باری، نفس کلی، هیولای اولی، مکان مطلق، دهر).

۶- رک. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، قسمت دوم، ترجمه دکتر مجتبی، ص ۰. و نیز رک به:

Physica, translated under the editorship of W. d. Ross, vol. 2, P: 278, charendon press London, 1966: "Time is the number of motion according to priori and posteriori".

یعنی زمان مقدار حرکت از جهت تقدم و تأخر است.

۷- رک. ابن‌سینا، شفا، طبیعیات، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۸- رک. ابن‌سینا، نجات، ص ۲۲۵ تا ۲۳۳.

۹- رک. صدرالمتألهین، اسفار، ج ۴، ص ۲۲۰ «فی حقیقه مثنی».

۱۰- عبارات صدرالمتألهین در مورد این که زمان مقدار حرکت جوهری تمام عالم است یا مقدار حرکت جوهری فلک است، دارای تشویش است. از بعضی عبارات ایشان استنباط می‌شود که زمان فقط از یک حرکت انتزاع می‌شود که همان حرف بوعلی و ارسطو است با این تفاوت که آنها، زمان را مقدار حرکت وضعی فلک می‌دانستند و صدرا مقدار حرکت جوهری فلک می‌داند.

۱۱- نظر دقیق صدرا در مورد زمان در فصل دوم، موقف عاشق، ج هفتم اسفار، ص ۲۸۹ تا ۲۹۸ که در مورد برهان بر حرکت جوهری از راه زمان است، چنین است:

مقدمه اول: «ان کل شیء یوصف بصفة من الصفات لابدان لایكون بحسب وجود نفسه و مرتبة قابلیته و معروضیه موصوفاً بما ینا فی تلك الصفة و الالزم اتصاف امر واحد بالمتناهیین سواء كان الاتصاف بحسب العقل فی ظرف التحلیل اوفی الخارج

مقدمه دوم: علم انه فرق بین الاحوال التي هی من ضروریات وجود الشیء و لوازم هویته بحيث لایمکن خلو الموضوع عنها و عما یستلزمها اوما یلزمها بحسب الواقع و الاحوال التي لیست من هذا القبیل فیمکن خلو الموضوع عنها فی الواقع فالقسم الاول کالمقدار والوضع و المكان و الزمان للجسم، والقسم الثاني کالسواد و الحرارة و الكتابة و اشباهها له ففی القسم الاول لابدان یكون محلها و قابلها غیر متقوم الذات فی وجوده - لست اقول فی ماهیته و مفهومه - الابصورة محصلة ایاه مفیده لوجوده و لهذا لابدان یكون محل الجسمیه و لوازمها من المقدار و الوضع و غیرهما مادة غیر متقومه فی الوجود الابصورة المستلزمه لها بخلاف القسم الثاني .... نتیجه: فاذا تقرهذه المقدمات نقول: لاشبهة فی ان كون الشیء



- زمان وجودی سوای حوادث ندارد.

- زمان از نحوه وجود شیء مادی حکایت می کند.

- زمان اختصاص به حرکت مشخصی ندارد.

- مقیاس قرار دادن حرکت فلک و یا هر حرکتی صرفاً براساس اعتبار و قرارداد است؛ زیرا زمان مقدار حرکت جوهری هر شیء مادی و یا به عبارتی دقیقتر، مقدار خود جوهر مادی است.

- زمان صرفاً مربوط به عالم ماده، یعنی شیء متدرج الوجود است و در مورد مجردات جاری نیست.

۵- مرحوم علامه طباطبایی

ضمن تأیید نظر صدرالمتألهین، در پاورقی بخش الهیات اسفار می فرمایند: زمان مقدار حرکت جوهری طبیعت است؛ لذا اگر ما حرکت فلک هم نداشته باشیم یک زمان مستمر داریم. بنابراین به عدد حرکات، زمان وجود دارد و فرق میان حرکت فلک با سایر حرکات در این است که آن حرکت مقیاس سایر حرکات است. نه آن که زمان منحصرأ متعلق به آن باشد و

حرکات دیگر زمان نداشته باشند زیرا همانطور که حرکت فلک زمان دارد هر حرکتی در عالم زمان دارد، ولی چون حرکت فلک یکنواخت است نه تغییر مکان می دهد، نه رشد و نمو دارد، نه سرعت و بطؤ دارد؛ لذا می تواند مقیاس قرار گیرد و این مطالب در مورد مقادیر و کمیات دیگر نیز صادق است.<sup>۱۲</sup>

۶- آخرین نظر در مورد زمان این است که زمان ذو

مراتب است، یعنی دارای مراتب سه گانه عقلی، مثالی و مادی است. وجود عقلی آن بسیط، واحد و غیر قابل تعدد است و به منزله جان و روح وجود مثالی و مادی زمان است. وجود مثالی آن ظرف موجودات مثالیه است و هر چند به بساطت وجود عقلی آن نیست، اما از بساطت و وحدت بی بهره نیست. وجود طبیعی و مادی آن نیز گذشت حوادث است که دارای قبل و بعد، تقدم و تأخر و تجزیه و تعدد است.

این نظر مبتنی بر این اصل است که هر حقیقتی از حقایق ممکنات دارای مراتب سه گانه وجود است که در وجود عقلی، حقیقت شیء از ماده و لواحق آن مجرد است. فردی کامل و تام است که تمام خواص و آثار نوع آن در آن به نهج عقلی متحقق است، دارای بساطت و وحدت است و در عین حال، وجود جمعی همه افراد

مادی نوع خود است. در وجود مثالی هر چند حقیقت شیء مجرد از ماده است و به دلیل تجرد از ماده، مجرد از تأثر و انفعال است؛ اما چون لواحق ماده از شکل و مقدار را دارا می باشد تجرد عقلی ندارد و همچون صور خیالی قوه متخیله است. در وجود مادی حقیقت شیء قائم به ماده جسمانیه است. دارای افراد بسیاری است که این افراد به واسطه عوارض از هم متمیز و جدایند.

علامه رفیعی قزوینی چنین اظهار نظر داشته اند.<sup>۱۳</sup> عین القضاة همدانی نیز نظری شبیه این قول داشته است که اجمال آن از قرار ذیل است:

زمان سه نوع است: اول، زمان جسمانیات که از حرکات افلاک ناشی می شود، دارای گذشته و حال و مستقبل است و اجتماع این اجزاء به دلیل مضایقت و مناقضت آنها ممکن نیست. دوم، زمان روحانیات که در آن گذشته با آینده قابل جمع است ماضی آن ازل و مستقبل آن ابد است ولی به ابد و ازل محیط نیست. سوم، زمان حق تعالی است که نه دارای ماضی است و

نه دارای مستقبل، محیط به ازل و ابد است، ازل آن ابد و ابد آن ازل است. و به عبارتی نه دارای ازل و نه دارای ابد است. این زمان دارای گذشتن و آمدن، تعدد و تجدد و تبعیض نیست.<sup>۱۴</sup>

براساس این نظریه:

□ متکلم معروف شیعه،  
شیخ مفید - رضوان الله تعالی  
علیه - ضمن تقسیم زمان به  
زمان خاص (وقت) و زمان  
عام، زمان خاص را چیزی جز  
اعتبار عقل نمی داند و برای  
آن هیچ نحوه وجودی -  
جوهری یا عرضی - قائل  
نیست.

واقعا «فی الزمان و فی مقوله «متی» هو نحو وجوده، كما ان كون الشيء واقعا «فی المكان» و مقوله «این» هونحو وجوده فان العقل المستقیم يحكم بان شيئاً من الاشياء الزمانية اوالمكانية يمتنع بحسب وجوده العینی و هويته الشخصيه ان ينسلخ عن الاقتران بهما...»

۱۲- رک. علامه طباطبایی پاورقی اسفار، ج ۳، ص ۱۱.

۱۳- رک. علامه آیه الله رفیعی قزوینی، رسایل و مقالات فلسفی، ص ۷۳.

۱۴- رک. عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیناجی الهمدانی معروف به عین القضاة همدانی حدود سنه ۵۲۵ ه.ق. رساله الامکنه و الازمنه، صص ۳۹ تا ۵۴.

افلاطون نیز در کتاب طیمائوس که تنها کتاب وی در موضوع طبیعیات است نظریه ای مشابه قول ششم بیان داشته است و زمان عالم ماده را تصویر ابدیت حق می داند و معتقد است که با توجه به عدم امکان اعطای کامل ابدیت حق به عالم ماده، تصویر متحرک مشابهی از آن به عالم ماده اعطا شده است که همین زمان است. در این باره مراجعه شود به:

Timaeus and critias (translated by Desmondlee) P: 51.



- زمان وجودی سوای حوادث و مستقل از آنها دارد.

- زمان ذو مراتب است. بنابر این:

- زمان به طبیعت مادی اختصاص ندارد.

اینها نظریات ششگانه‌ای است که در مورد زمان به

عنوان وجودی عینی، از طرف اندیشمندان مسلمان

اظهار شده است. واضح است نظریه‌ای

مقبول خواهد بود

که با قبول اصول اساسی اصالت

وجود، اشتراک معنوی وجود،

حرکت جوهری و اصل ذومراتب

بودن حقیقت وجود موافق و

سازگار باشد. در اینجا به براهین

اثبات زمان می‌پردازیم.

### براهین اثبات زمان

۱- برهان از طریق ملاحظه سرعت

و بطؤ در حرکت.

۲- برهان از طریق ملاحظه تقدم و

تأخر شیء حادث.

۳- برهان از طریق ملاحظه چگونگی تعلق اراده حق

تعالی به حوادث.

### برهان اول: ۱۵

برهان از طریق ملاحظه سرعت و بطؤ دارای پنج

مرحله است:

مرحله اول: کشف امکان و قابل انقسام بودن آن.

مرحله دوم: مغایرت امکان با مسافت، سرعت و کندی.

مرحله سوم: مغایرت امکان با خود حرکت و سکون.

مرحله چهارم: مغایرت امکان با متحرک.

مرحله پنجم: قائم به خود نبودن امکان.

اگر جسمی را فرض کنید که با سرعت معین، مسافتی

را در ظرف دو ساعت طی کند؛ در اینجا یک «امکان»

قابل فرض است و آن این است که اگر یک حرکت

دیگری هم در همین مسافت و با همین سرعت باشد، آن

حرکت نیز در همین دو ساعت می‌تواند انجام شود. این

امکان قابل انقسام است، پس خالی از مقدار نیست.

حال اگر دو جسم را فرض نماییم که در همان دو

ساعت با سرعتهای متفاوت از مبدأ واحدی حرکت کنند،

مشاهده می‌نماییم که در همان امکان با توجه به اختلاف

در سرعت مسافتهای متفاوتی را طی خواهند کرد. از این

مقایسه این نتیجه به دست می‌آید که امکان مذکور، عین

مسافت نیست چون امکان برای هر دو جسم ثابت است؛

اما مسافتهای طی شده توسط دو جسم متفاوت است.

نتیجه دیگر از این فرض این است که این امکان عین سرعت

هم نیست؛ زیرا امکان برای هر دو ثابت و واحد است،

ولی سرعتها متفاوت است. و به عبارت دیگر این امکان

مقدار سرعت و کندی نیست، چون ممکن است حرکتها

در سرعت خود متفاوت باشند ولی در این مقدار

«امکان» مساوی باشند.

حال اگر دو حرکت را با یک

سرعت فرض نماییم، اما به این شکل

که یکی از آنها یک ساعت زودتر

حرکت کند و دیگری یک ساعت

دیرتر از اولی؛ بنابر این حالت، آن

حرکتی که یک ساعت دیرتر شروع

شده نصف مسافت را در نصف امکان

آن حرکتی که زودتر انجام شده است،

طی می‌کند؛ یعنی نیمی از امکان اولی

را ساکن بوده است. از اینجا نتیجه

می‌شود که امکان عین حرکت نیز

نیست؛ زیرا نیمی از این امکان وجود داشته است در

حالی که حرکتی که دیرتر شروع شده در آن نیم، انجام

نگرفته است یعنی سکون آن حرکت متأخر بر نیمی از

این امکان منطبق است نه حرکت آن. پس آن امکان

چیزی است غیر از حرکت که حتی سکون نیز به آن

سنجیده می‌شود.

و از آنجا که امکان متحرک بزرگتر بیش از امکان

متحرک کوچکتر نیست؛ نتیجه می‌گیریم که این امکان

مقدار متحرک نیز نیست.

از طرف دیگر این مقدار، قائم به خود نیست، چون با

چیزی که این امکان اندازه آن است کم و زیاد می‌شود،

پس متعلق به غیر است.

پس این امکان نه مقدار مسافت است نه مقدار

سرعت و کندی، نه مقدار متحرک و نه عین حرکت است؛

بلکه مقدار حرکت است و اینجا این سؤال مطرح

می‌گردد که حرکتی که زمان مقدار آن است کدام است؟

برای پاسخ گویی این سؤال به بیان چهار مقدمه

می‌پردازیم.

مقدمه اول: شیء ثابت، یعنی شیء ای که نحوه وجودش

بالفعل است و هیچ جنبه بالقوه‌ای در آن نیست. این معنی

۱۵- این برهان که از مبادی علوم طبیعت اخذ شده است برهان

طبیعیون نامیده می‌شود.

- رک. ابن سینا، نجات، صص ۲۲۵ تا ۲۳۳.

- رک. ابن سینا، طبیعیات شفا، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

- رک. صدرالمثلهین، اسفار، ج ۳، ص ۱۱۵.



- زمان بر مجردات یعنی، اشیاء ثابت که نحوه وجودشان بالفعل است و هیچ جنبه بالقوه‌ای در آنها نیست، عارض نمی‌شود.

- زمان متعلق به حرکت دوری است.

- مقدار متصل غیر قار، مقوم زمان است؛ یعنی زمان حقیقتی است دارای قبلیت و بعدیت غیر مجامع و دارای تجدد اتصالی.

## برهان دوم<sup>۱۶</sup>

یکی از اقسام تقدم و تأخر، تقدم و تأخر زمانی است. ویژگی این تقدم و تأخر این است که قبل و بعد، در آن با یکدیگر قابل جمع نیست. در این برهان از طریق ملاحظه حدوث با استفاده از این ویژگی و سؤال از ملاک تقدم و تأخر، می‌خواهیم وجود زمان را کشف کنیم. اگر گفته شود ملاک این تقدم، ذات متقدم است و ملاک این تأخر، ذات متأخر است؛ لازمه آن این است که هیچ متقدم زمانی نتواند با متأخر خود معیت داشته باشد. در حالی که چنین نیست؛ چه وجود آن که تقدم زمانی دارد در عین این که متقدم است می‌تواند تا زمانی شیء متأخر امتداد پیدا کند و با وجود متأخر مقارن شود، مثل تقدم زمانی پدر بر فرزند و امکان معیت و اقتران زمانی آنها با هم.

و اگر گفته شود عدم از آن جهت که عدم است ملاک تقدم است و وجود از آن جهت که وجود است ملاک تأخر است (یعنی عدم فرزند بالذات تقدم دارد بر وجود بر فرزند). و علت این که وجود پدر متقدم بر وجود فرزند است، این است که وجود پدر مقارن با عدم قبلی فرزند است. پس بالعرض وجود پدر بر وجود فرزند تقدم دارد. لازمه این قول این است که عدم فرزند از وجود فرزند متأخر نشود و حال این که ممکن است عدم فرزند از وجود وی متأخر شود چنانکه فرزند معدوم گردد. پس بطلان این قول نیز واضح است.

و اگر گفته شود این تقدم و تأخر از نوع تقدم و تأخر علی است، لازمه آن امکان اجتماع آنهاست. چنانکه فعل با فاعل خودش اجتماع در وجود دارد و به عبارت صحیحتر انفکاک آنها جایز نیست و حال این که این متقدم و متأخر اجتماع در وجود ندارد.

پس باید به یک حقیقتی برسیم که قبلیت و بعدیت غیر مجامع در آن ذاتی باشد، یعنی حقیقتی که عین تصرم و حدوث دائم و انقضاء باشد. حقیقتی که تجدد

بر مجردات منطبق می‌شود. اما شیء ساکن یعنی شیء ای که امکان حرکت دارد ولی حرکت نمی‌کند، پس سکون یعنی قوه حرکت. و همین که سکون در کار باشد پای قوه در میان است و از آنجا که قوه تقدم زمانی بر فعلیت دارد نتیجه می‌گیریم که سکون تقدم زمانی بر حرکت دارد. بنابر این سکون هم زمان می‌خواهد و در این صورت زمانی که حافظ حرکت است، مقدار حرکتی که به سکون منتهی می‌شود نیست؛ زیرا زمان مقدار حرکت است و هرگاه شیء سکون پیدا کند زمان آن چیز دیگری است. بنابر این باید چیزی همیشه در عالم در حال حرکت باشد تا مقدار آن، زمان همه اشیاء زمانی باشد.

مقدمه دوم: هر حرکت کمی بر حرکت اینی (مکانی) متوقف است.

مقدمه سوم: هر حرکت کیفی نیز بر حرکت اینی توقف دارد. زیرا تا یک سلسله حرکات اینی در ناحیه علل خارجی فرض نشود، حرکات کیفی محقق نمی‌شود.

مقدمه چهارم: حرکت مکانی یا مستقیم است یا منعطف است، یعنی روی خط منحنی غیر مستدیر است یا راجعه است، یعنی همراه با رفت و برگشت روی خط مستقیم است. نظر به تناهی ابعاد، حرکت مستقیم بی‌نهایت قابل فرض نیست. در حرکات منعطفه و راجعه نیز تخلخل سکون پیدا می‌شود.

بنابر این حرکتی که زمان مقدار آن است حرکت کمی، کیفی و یا مکانی نیست و چون زمان برای همه اشیاء مادی معنی دارد؛ پس باید یک حرکت دائمی در عالم وجود داشته باشد تا مقدار آن، زمان همه اشیاء زمانی باشد و آن جز حرکت وضعی از حرکات چهارگانه عرضی نیست. یعنی اگر چنین حرکتی در عالم نباشد لااقل برای اشیاء ساکن، زمان معنی ندارد.

اقامه کنندگان این برهان، در ادامه با استناد به این مطلب که: اجسام عنصری نمی‌توانند راسم زمان باشند و هیچ فاعل و علت طبیعی نمی‌تواند علت این کون مقداری باشد؛ نتیجه می‌گیرند که: در حرکات افلاک که علت نفسانی و عقلانی می‌خواهند یک حرکت از حرکات عالم وجود دارد که مقدار آن حرکت، زمان است و آن حرکت دوری فلک اطلس است. و مقدار حرکات افلاک دیگر و مقدار حرکات موجودات زمینی، زمان محسوب نمی‌شود. بدین ترتیب معنی زمانی بودن و این که در زمان هستیم، این است که در زمانی هستیم که آن زمان از حرکت دوری فلک اطلس انتزاع می‌شود.

براساس این تقریر از برهان سرعت و بطؤ:

- زمان اولاً بر حرکت عارض می‌شود و ثانیاً بر اجسام.

- زمان به عنوان وجودی سوای حوادث مطرح است.

۱۶- این برهان به نام برهان الیهون نامیده شده است.

- رک. شرح اشارات، ج ۳، نمط پنجم، صص ۸۲ و ۸۳.

اتصالی دارد و حقیقت واحد است. چه اگر واحد نباشد، بلکه حقایق باشد، آن حقایق اگر قابل انقسام نباشد انات متناهی یا اجزای لایتجزای زمان خواهد بود و اگر قابل انقسام باشد چون هر امر قابل انقسامی تا بی نهایت قابل قسمت است؛ پس هرگز به زمان حال نخواهیم رسید. بنابر این آنچه به عنوان حال می توان اعتبار کرد «آن» است پس آن حقیقت، یک حقیقت متجدد بالذات است که در آن قبلیات تجدد اتصالی دارد و قبلیت و بعدیت در آن عین ذات آن و غیر قارّ الذات است.

براساس این تقریر از برهان حدوث:

- زمان حقیقتی است دارای قبلیت و بعدیت غیر مجامع.
- زمان حقیقتی است که اجزاء آن تجدد اتصالی دارد.
- زمان بر مجردات، یعنی اشیایی که در آنها قبلیت و بعدیت غیر مجامع قابل فرض نیست، تطبیق نمی شود.
- زمان حقیقتی واحد است.
- زمان به عنوان وجودی سوای حوادث مطرح است.

### برهان سوم<sup>۱۷</sup>

این برهان از طریق ملاحظه چگونگی تعلق اراده حق تعالی به حوادث بر وجود زمان اقامه می گردد و دارای چهار مقدمه است.

مقدمه اول: نسبت باری تعالی به مخلوقات خویش مساوی است.

مقدمه دوم: حوادث به گونه متقدم و متأخر واقع می شود. مقدمه سوم: تعاقب حوادث در صورتی توجیه می شود که اسبابی در وجود فرض شود تا ماده عالم را برای قبول تعاقبی فیض الهی آماده نماید.

مقدمه چهارم: هویتی که در وجود منفصل از یکدیگرند خودشان نمی توانند موجب چنین آمادگی در ماده باشند. بنابر این باید امری موجود باشد که ذاتاً تدریجی الوجود باشد و آن حرکت است؛ یعنی هیچ حادث زمانی محقق نمی شود مگر آن که مسبوق به حرکت باشد و از آنجا که زمان مقدار حرکت است و حرکت وجود دارد پس زمان نیز موجود است.

بر اساس این برهان:

- زمان به عنوان مقدار حرکت فرض و بر وجود آن اقامه

دلیل شده است.

- زمان عامل توجیه تقدم و تأخر حوادث است، پس بر مجردات در صورتی که تقدم و تأخر در آنها فرض نشود و نیز به دلیل عدم فرض حرکت در آنها قابل تطبیق نخواهد بود.

### ارزیابی نهایی

بر اساس قبول اصالت وجود و حرکت جوهری، زمان، معقول ثانی فلسفی و نحوه وجود شیء مادی است و وجودی سوای حوادث ندارد. بنابر این صرفاً مربوط به عالم ماده، یعنی شیء متدرج الوجود است و در مورد مجردات جاری نیست؛ یعنی غیبت اشیاء از یکدیگر و نیز غیبت اجزاء متدرج یک شیء مادی از یکدیگر از اختصاصات عالم ماده است. والا در عالم مثال که محیط بر عالم ماده است و در عالم عقل که محیط بر عالم مثال است، هیچ فردی از فرد دیگر و نیز هیچ جزئی از جزء دیگر غایب نیست. یعنی همه به وجود جمعی موجودند چنانچه سابقیت عالم مثال نسبت به عالم محسوس و نیز سابقیت عالم عقل نسبت به عالم مثال به نوع سابقیت زمانی نیست، بلکه به نوع سابقیت رتبی است.<sup>۱۸</sup> □

۱۷- رک. میرداماد، قیسات، قیس ششم، ص ۱۸۸.

۱۸- بنابر این تعابیر ازلیت و ابدیت، اول و آخر بودن حق تعالی، هم چنین تعابیری که در مورد قیامت، شب قدر، خلود در بهشت و جهنم آمده است تعابیری زمانی نیست زیرا در وجود جمعی عالم مثال و عالم عقل، فرض تقدم و تأخر معقول نیست، شب قدر نیز در وجود جمعی خود یک واحد، بیش نیست و در عالم ماده نیز به تعداد آفاق و مکانها و نیز به تعداد افراد متعدد می شود بنابر این شاید کاربرد واژه های زمانی در این موارد به این دلیل است که ما چون در عالم مادی متدرج الوجود بسر می بریم و خود و پیرامون خود را زمانمند می یابیم چاره ای نداریم جز این که درباره این موارد نیز تعابیری زمانی به کار بریم.